



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۸/۲۱

نورمحمد غفوری

وحدت؛ از یک شعار سیاسی تا یک قرارداد اجتماعی

به تاریخ ۱۷ اگست سال جاری میلادی، مقاله مختصری را تحت عنوان «وحدت مردم برای عدالت، آزادی، کرامت و آینده‌ای مشترک» به نشر رساندم. این نوشته با واکنش‌ها، تبصره‌ها و دیدگاه‌های گوناگون دوستان در ویسایت‌ها و صفحه فیسبوکم همراه شد که شماری از دوستان نیز از طریق تلفون تماس گرفتند. از همه دوستان گرامی که با لطف، توجه، نقد و اظهار نظر خویش به غنای این بحث کمک کردند، از صمیم قلب سپاسگزارم.

در میان تبصره‌ها، نوشته کوتاه اما عمیق رفیق گرامی، **محترم فاروق فردا**، نکات دقیق و قابل تأملی را مطرح کرده بود. به همین دلیل خواستم صرفاً با یک پاسخ کوتاه در بخش تبصره فیسبوک بر آن بسنده کنم. اهمیت پرسش‌های ایشان درباره مشکل بنیادی نظام پاسخگو، فرهنگ سیاسی مبتنی بر حق و مسئولیت و پیش‌شرط‌های همبستگی اجتماعی و سیاسی ایجاب می‌کند که دیدگاه خود را اندکی گسترده‌تر بیان کنم.

در آغاز، لازم می‌دانم تأکید کنم که با بخش مهمی از آنچه ایشان نوشته‌اند، به‌ویژه در مورد دشواری شکل‌گیری فرهنگ سیاسی مبتنی بر حق، مسئولیت و مشارکت شهروندی، هم‌نظر هستم.

نظام پاسخگو؛ محصول جامعه آگاه و مشارکت‌جو:

یکی از مشکلات بنیادی افغانستان این است که ما هنوز نتوانسته‌ایم رابطه‌ای پایدار و نهادینه‌شده میان شهروند، جامعه و دولت ایجاد کنیم؛ رابطه‌ای که در آن مردم نه صرفاً تابع قدرت، بلکه صاحب حق و شریک در تعیین سرنوشت سیاسی خویش باشند.

نظام پاسخگو صرفاً با تغییر نام حکومت، ساختار اداری یا حتی تدوین یک قانون به وجود نمی‌آید. نظام پاسخگو زمانی شکل می‌گیرد که قدرت سیاسی خود را امانت عمومی بداند، در برابر قانون و شهروندان پاسخگو باشد و شهروند نیز خود را صاحب حق، دارای مسئولیت و شریک در ساختن نهادهای عمومی بداند.

به بیان دیگر، دموکراسی فقط مجموعه‌ای از نهادها و قوانین نیست؛ فرهنگ دموکراتیک نیز می‌خواهد. اگر شهروند حق خود را شناسد، اگر حاکمیت پاسخگویی را نپذیرد، اگر مخالف سیاسی دشمن تلقی شود و اگر تفاوت دیدگاه به تهدید تعبیر گردد، حتی بهترین قوانین نیز به‌تنباهی نمی‌توانند یک نظام پاسخگو و پایدار بسازند.

بنابراین، ساختن نظام پاسخگو یک پروژه صرفاً حکومتی نیست؛ بلکه یک فرایند اجتماعی و تاریخی است که در آن آگاهی سیاسی، مشارکت مدنی، نهادسازی، قانون‌مداری و مسئولیت‌پذیری شهروندان و زمامداران به یکدیگر پیوند می‌خورند.

حق؛ چیزی که باید متقابل شناخته شود:

به نکته دیگری که در نوشته آقای فردا مطرح شده است، باید جدی‌تر توجه کرد: مسئله حق دادن و حق گرفتن.

جامعه‌ای که در آن هر گروه فقط از حق خود سخن بگوید، اما حاضر نباشد حق دیگری را به رسمیت بشناسد، نمی‌تواند به صلح پایدار و عدالت اجتماعی دست یابد.

یکی از تغییرات مهم در فرهنگ سیاسی ما باید این باشد که «حق من» را در برابر «حق تو» قرار ندهیم. حق یک شهروند، قوم، زبان، مذهب یا جریان سیاسی، ذاتاً تهدیدی علیه حق دیگری نیست. برعکس، به رسمیت شناختن حق دیگران، یکی از مطمئن‌ترین راه‌های تضمین حقوق خود ماست.

از همین‌جا مفهوم دولت پاسخگو نیز با مفهوم شهروندی پیوند می‌خورد. شهروند فقط کسی نیست که از دولت مطالبه دارد؛ شهروند در برابر جامعه نیز مسئولیت دارد. همان‌گونه که قدرت باید پاسخگو باشد، شهروندان و نیروهای سیاسی نیز باید در برابر رفتار، تصمیم‌ها و مواضع خود مسئول باشند.

همبستگی؛ نه حذف تفاوت‌ها، بلکه مدیریت سازنده تفاوت‌ها:

اما درباره همبستگی، نکته مطرح‌شده از سوی آقای فردا بسیار مهم است: **همبستگی امری خودکار و شعاری نیست.**

افغانستان جامعه‌ای متکثر است؛ جامعه‌ای با تنوع قومی، زبانی، مذهبی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی. این تنوع را نه می‌توان انکار کرد و نه با فرمان سیاسی از میان برد. تلاش برای تحمیل یکسان‌سازی و حذف تفاوت‌ها، به‌جای ایجاد همبستگی، می‌تواند بی‌اعتمادی و مقاومت ایجاد کند.

پس مسئله این نیست که چگونه همه را یک‌شکل و یکسان کنیم؛ مسئله این است که چگونه می‌توانیم با وجود تفاوت‌ها، بر سر اصول و منافع مشترک با هم زندگی و همکاری کنیم.

همبستگی واقعی زمانی شکل می‌گیرد که شهروندان احساس کنند در این همبستگی، کرامت، هویت، حقوق و منافع مشروع آنان محترم شمرده می‌شود.

از این منظر، وحدت به معنای انکار هویت‌های موجود نیست؛ بلکه به معنای ایجاد چارچوبی سیاسی و اجتماعی است که همه شهروندان، با حفظ هویت‌ها و تفاوت‌های خود، در آن از حقوق برابر، فرصت‌های برابر و مسئولیت مشترک برخوردار باشند.

وحدت سازمانی با وحدت اجتماعی یکی نیست:

در فضای سیاسی افغانستان، واژه «وحدت» گاهی به معنای ادغام سازمان‌ها، احزاب و جریان‌های سیاسی در یک تشکل واحد تعبیر می‌شود. چنین وحدتی ممکن است در شرایطی مفید باشد، اما **وحدت مورد نظر من لزوماً به معنای یکی‌شدن سازمان‌ها و حذف تفاوت‌های سیاسی نیست.**

می‌توان چند حزب، چند جریان و چند دیدگاه متفاوت داشت، اما بر سر اصول اساسی و منافع مشترک با یکدیگر همکاری کرد.

ائتلاف، همکاری، همبستگی و وحدت مفاهیمی نزدیک، اما یکسان نیستند. آنچه برای افغانستان ضروری است، پیش از هر چیز **ایجاد ظرفیت همکاری میان نیروهای متنوع جامعه بر مبنای اصول و اهداف مشترک است.**

به عبارت دیگر، ما بیشتر از آن‌که به «یکی‌شدن اجباری» نیاز داشته باشیم، به **توانایی باهم‌بودن در عین تفاوت** نیازمندیم.

چرا بعضی‌ها از همبستگی احساس زیان می‌کنند؟

اینجا پرسش مهم دیگری مطرح می‌شود: اگر برخی گروه‌ها به دلایل تاریخی، سیاسی، حیثیتی یا ناشی از تجربه‌های گذشته، پذیرش یک پروژه مشترک را برای خود زیان‌بار تصور کنند، چه باید کرد؟

به باور من، پاسخ این مسئله **تحمیل وحدت نیست؛ بلکه ساختن اعتماد است.**

اعتماد سیاسی زمانی ساخته می‌شود که افراد و گروه‌ها در عمل ببینند همکاری مشترک به معنای حذف آنان نیست؛ بلکه به معنای احترام به حقوق آنان است.

باید از فرهنگ «یا من یا تو» عبور کنیم و به فرهنگ «هم من و هم تو، در چارچوب حقوق برابر» برسیم.

این کار البته یک‌شبه انجام نمی‌شود. اعتماد اجتماعی و سیاسی سرمایه‌ای است که در طول زمان و از طریق رفتار صادقانه، شفافیت، گفت‌وگو، احترام به تعهدات و پذیرش مسئولیت ساخته می‌شود.

وحدت بر چه پایه‌ای؟

به باور من، وحدت پایدار زمانی امکان‌پذیر است که بر اصول روشن و قابل قبول برای همه استوار باشد؛ از جمله:

حفظ یکپارچگی و تمامیت ارضی افغانستان؛ تأمین عدالت و برابری شهروندی؛ آزادی‌های اساسی؛ حاکمیت قانون؛ مشارکت سیاسی؛ کرامت انسانی؛ توسعه متوازن؛ توزیع عادلانه فرصت‌ها و منابع؛ و پذیرش حق همه شهروندان برای حضور و اظهار نظر در زندگی سیاسی و اجتماعی کشور.

در کنار این‌ها، باید منافع مشترک اقتصادی و اجتماعی مردم نیز مورد توجه قرار گیرد. فقر، بیکاری، مهاجرت، عقب‌ماندگی، ناامنی و محرومیت، دردهایی نیستند که به یک قوم، زبان یا منطقه تعلق داشته باشند. این‌ها مسائل مشترک مردم افغانستان اند و حل آن‌ها نیز نیازمند همکاری مشترک است.

از همین‌رو، وحدت نباید صرفاً یک مفهوم عاطفی یا تاریخی باشد؛ بلکه باید به یک قرارداد اجتماعی و سیاسی میان شهروندان تبدیل شود؛ قراردادی که در آن همه می‌پذیرند افغانستان خانه مشترک آنان است و هیچ فرد، قوم، گروه یا جریان سیاسی مالک انحصاری آن نیست.

وحدت بر مبنای ارزش‌ها، نه اشخاص:

یک نکته دیگر نیز به باور من اهمیت اساسی دارد: **وحدت پایدار باید بر ارزش‌ها و اصول استوار باشد، نه بر اشخاص.**

اگر یک جریان سیاسی تنها به دلیل شخصیت یک رهبر یا چهره سیاسی گرد هم بیاید، چنین وحدتی با تغییر شرایط و یا کنار رفتن آن فرد ممکن است از هم بپاشد.

اما اگر همکاری بر مبنای اصول روشن، اهداف مشترک، نهادهای دموکراتیک و قواعد پذیرفته‌شده شکل بگیرد، دوام و استحکام آن بیشتر خواهد بود.

جامعه سیاسی سالم، جامعه‌ای نیست که در آن همه یک رهبر، یک نظر و یک روش داشته باشند؛ بلکه جامعه‌ای است که در آن افراد و جریان‌های مختلف بتوانند در چارچوب قواعد مشترک، اختلاف نظر داشته باشند و در عین اختلاف، همکاری کنند.

از «گرفتن حق» تا «تضمین حق»:

به نظر من، تحول اساسی در فرهنگ سیاسی افغانستان زمانی آغاز خواهد شد که «گرفتن حق» و «دادن حق» را دو مفهوم متضاد ندانیم.

حق من زمانی امن‌تر است که حق تو نیز به رسمیت شناخته شود. آزادی من زمانی معنا و دوام پیدا می‌کند که آزادی دیگران نیز محترم باشد. کرامت من زمانی پایدار است که کرامت دیگری را انکار نکنم.

بنابراین، عدالت به معنای تقسیم امتیازات میان گروه‌ها نیست؛ عدالت یعنی ایجاد قواعدی که حقوق و فرصت‌های اساسی را برای همه تضمین کند.

این همان نقطه‌ای است که مفهوم دولت پاسخگو با مفهوم همبستگی اجتماعی و سیاسی پیوند می‌خورد. دولت پاسخگو باید حقوق شهروندان را تضمین کند و شهروندان نیز باید از طریق مشارکت سیاسی و مدنی، بر عملکرد قدرت نظارت داشته باشند.

وحدت؛ هدف یا وسیله؟

از این منظر، وحدت برای من یک هدف انتزاعی و مقدس نیست که از مردم بخواهیم به هر قیمتی آن را بپذیرند. **وحدت وسیله‌ای برای رسیدن به جامعه‌ای عادلانه، آزاد، امن و انسانی است.**

ما به وحدتی نیاز داریم که در آن هیچ‌کس مجبور نباشد برای «باهم بودن»، هویت خود را انکار کند؛ هیچ گروهی خود را مالک انحصاری افغانستان نداند و هیچ شهروندی نیز احساس نکند که به دلیل هویت، زبان، مذهب، جنسیت، منطقه یا گرایش سیاسی خود از حقوق اساسی محروم است.

تفاوت‌ها می‌توانند باقی بمانند؛ اختلاف دیدگاه‌ها نیز طبیعی و حتی برای پویایی جامعه ضروری‌اند. آنچه مهم است، پذیرش قواعد مشترک برای مدیریت مسالمت‌آمیز این تفاوت‌ها و اختلافات است.

در چنین جامعه‌ای، مخالف سیاسی دشمن نیست؛ منتقد، تهدید نیست؛ تفاوت، تجزیه نیست و مطالبه حق، دشمنی با کشور تلقی نمی‌شود.

سخن پایانی:

افغانستان بیش از هر چیز به یک فرهنگ سیاسی جدید نیاز دارد؛ فرهنگی که در آن قدرت پاسخگو، شهروند آگاه، حق متقابل، قانون عادلانه و مشارکت سیاسی ستون‌های اصلی جامعه باشند.

رسیدن به چنین جامعه‌ای آسان نیست و نمی‌توان انتظار داشت که میراث چندین دهه جنگ، بی‌اعتمادی، استبداد، رقابت‌های هویتی و محرومیت اجتماعی در یک روز از میان برود. اما هیچ تحول تاریخی نیز بدون آغاز فکری و گفت‌وگوی صادقانه آغاز نشده است.

از این رو، بحث درباره وحدت، عدالت، آزادی و نظام پاسخگو را نه یک بحث تشریفاتی، بلکه بخشی از ضرورت بازاندیشی در فرهنگ سیاسی افغانستان می‌دانم.

از جناب فاروق فردا و همه دوستانی که با نوشته‌ها، نقدها و دیدگاه‌های خویش این بحث را غنی می‌سازند، صمیمانه سپاسگزارم. شاید ما در بسیاری از مسائل با هم اختلاف نظر داشته باشیم؛ اما اگر بتوانیم بر سر حق گفت‌وگو، حق اختلاف و حق زیستن با کرامت در یک سرزمین مشترک توافق کنیم، خود یک گام مهم به سوی آینده‌ای بهتر برداشته‌ایم.

گفت‌وگوی صادقانه، پذیرش تفاوت‌ها و جست‌وجوی اصول مشترک، خود بخشی از ساختن همان افغانستانی است که همه آرزویش را داریم.

آینده افغانستان را نه با حذف تفاوت‌ها، بلکه با مدیریت مدبرانه و عادلانه تفاوت‌ها و یافتن زمینه‌های مشترک خواهیم ساخت!

19.08.2026